

نشریه ادب و زبان
دانشکده ادبیات و علوم انسانی
دانشگاه شهید باهنر کرمان
دوره جدید، شماره ۲۸ (پیاپی ۲۵) زمستان ۸۹

گسترده‌گی الفاظ عضو در زبان فارسی

«خلاقیتی تصویرگونه» * (علمی - پژوهشی)

آزاده شریفی مقدم

استادیار گروه زبان‌های خارجی دانشگاه شهید باهنر کرمان

چکیده

در زبان فارسی کاربرد الفاظی که مرجع آنها عضو بدن است به رغم تعداد محدود آنها در مفهوم اولیه (ارجاعی) طبقه واژگانی بازی را تشکیل داده است که در آن طیف وسیعی از انواع مفاهیم غیر ارجاعی مشاهده می‌شود. این مقاله با هدف بررسی چگونگی گسترده‌گی الفاظ عضو از گونه ارجاعی به غیر ارجاعی و نیز مقایسه ویژگیهای متفاوت صوری و معنایی آنها تدوین شده است. نتایج این مطالعه نوعی ارتباط هماهنگی یا تصویرگونه را در فرایند تبدیل از یک گونه به گونه دیگر نشان می‌دهد.

کلیدواژه‌ها: الفاظ عضو در زبان فارسی، مفهوم ارجاعی و غیر ارجاعی در زبان، خلاقیت در زبان، تصویر گونه‌گی نموداری.

۱- الفاظ عضو

در زبان فارسی همچون سایر زبانها الفاظی هست که برای اشاره به اعضای بدن به کار می‌رود؛ همچون سر، دست، چشم، گوش و ... در حالی که تعداد این الفاظ محدود با تعداد اعضای مرجع خود هم شماراست، کاربرد آنها حوزه ای بسیار وسیع دارد و بخش قابل توجهی از واژگان و اقلام واژگانی زبان را به خود اختصاص می‌دهد؛ به عنوان مثال در فرهنگ دهخدا (۱۳۷۷: ۱۰۷۷۹-۱۰۸۸۴) اقلام واژگانی و عباراتی که باواژه عضو "دست" آغاز شده است به ۳۹۴ عدد می‌رسد. نمونه‌های زیر بخشی از این حوزه وسیع را نشان می‌دهد:

تاریخ پذیرش نهایی مقاله: ۸۷/۱۰/۱۱

* تاریخ ارسال مقاله: ۸۷/۲/۱

آدرس ایمیل: asharifi@mail.uk.ac.ir

۱- الف) دست علی درد می کند.

۱-ب) دسته صندلی

۱-پ) دستاورد علمی

۱-ت) دست تنها

۱-ث) دست انداختن

۱-ج) دست دستی

۱-چ) دست ودل باز

همان گونه که در مثالها مشخص است، واژه عضو «دست» صرفاً در یک مورد (الف) در مفهوم اولیه، مستقیم و ارجاعی خود به کار رفته و در سایر موارد، معنای کلمه به نوعی تغییر یافته است. بنابراین، هر کلمه عضو تنها یک بار برای اشاره به عضوی مشخص از بدن به کار رفته است که در جهان تجربی، وجود عینی و خارجی دارد و به تعداد فراوان و درمعانی متفاوت، غیر اولیه و غیر مستقیم و گاه «تیره»^۱ مورد استفاده قرار می گیرد. بدین ترتیب، الفاظ متعلق به اعضای بدن را می توان با توجه به مفهوم و کاربرد آنها در متن به دو گروه کلی الفاظ عضو ارجاعی (ارجاع به عضو) و الفاظ عضو غیر ارجاعی (عدم ارجاع به عضو) تقسیم کرد.

۱-۱- الفاظ عضو ارجاعی

ویژگیهای الفاظ عضو ارجاعی، که آنها را از الفاظ غیر ارجاعی همنام خود متمایز می سازند، عبارت است از: تعداد محدود و همشمار با مرجع عینی خود در جهان برون زبانی، مفهوم ارجاعی، ثابت تغییر ناپذیر و نیز رفتارهای صرفی و نحوی ثابت، منظم و قاعده مند. این الفاظ در مقوله، اسمهایی است که ساختار ساده، بسیط و بی نشان دارد.

۱-۲- الفاظ عضو غیر ارجاعی

ویژگی الفاظ عضو غیر ارجاعی و تفاوت آنها با معادل ارجاعی خود از دست دادن ثبات در ویژگیهای صرفی و نحوی و نیز مختصات معنایی است. به علاوه، این الفاظ در ساختار نیز امکان نشاندار شدن را پیدا می کند. حال با توجه به اینکه تنوع و عدم ثبات و نیز عدم امکان پیش بینی در تمام ویژگیهای صرفی و نحوی معنایی و نیز صوری و ویژگی متمایز کننده الفاظ عضو غیر ارجاعی است، می توان چنین فرض کرد که این عناصر از طریق

گسترده‌گی در ویژگیهای مختلف زبانی به عناصر غیر ارجاعی تبدیل می شود؛ این بدان معناست که عناصر ارجاعی در تمام این ویژگیها از محدودیت بیشتر و ثبات فراوانتر در تمام سطوح صوری و معنایی برخوردار است. برای توضیح این مطلب در ادامه بحث این تغییرات، که با عنوان گسترش از آن یاد شده است به تفکیک در تمام سطوح مورد بررسی قرار می گیرد.^۲

۱-۲-۱- گسترده‌گی معنایی

الفاظ عضو ارجاعی، که به دلیل اشاره مستقیم به عضوی مشخص و عینی و دارای جایگاه ثابت در بدن از معنایی واضح، صریح و اصطلاحاً «شفاف»^۳ برخوردار است در حالت غیر ارجاعی، ثبات معنایی خود را از دست می دهد و لذا انواع معانی از شفاف تا تیره را می توان در میان صورتهای مختلف الفاظ عضو غیر ارجاعی یافت؛ به عنوان مثال کاربرد لفظ «گوش» را در این ساختها در نظر می گیریم: گوشنواز، گوش خراش، گوش، گوشواره، چهارگوش، گوشه، حلقه به گوش، گوشمالی، گوشه کنایه و بازیگوش. درحالی که در دو عبارت «گوشنواز» و «گوش خراش»، لفظ عضو به کار رفته تنها در یک مختصه معنایی «عینی» به «انتزاعی» تغییر یافته و لذا مفهوم لفظ صریح و شفاف است در عبارات «گوشی» و «گوشواره»، ارتباط مفهوم لفظ با مفهوم اولیه آن صرفاً به دلیل مفهوم ارتباط یا تماس با عضو مربوط است و در عبارات «گوشه» و «چهارگوش» به جای مفهوم عضو، جایگاه آن (جایگاه عضو نسبت به کل بدن) معنای کل عبارت را می سازد و به همین دلیل نسبت به دو عبارت اول تیره تر است. در عبارات «حلقه به گوش» و «گوشمالی» مفهوم استعاری لفظ مد نظر است که به دلیل حضور معنایی کم رنگ، لفظ نسبت به عبارات قبل، تیره تر است و نهایتاً در عبارات «بازیگوش» و «گوشه کنایه» مفهوم ارجاعی لفظ هیچ کمکی به درک معنا ندارد و لذا بر روی پیوستاری که می توان آن را به صورت زیر نشان داد در تیره ترین جایگاه معنایی قرار می گیرد:

شفاف ----- تیره

گوشنواز	گوشی	گوشه	حلقه به گوش	بازیگوش
گوش خراش	گوشواره	چهارگوش	گوشمالی	گوشه کنایه

بدین ترتیب، تفاوت معنایی الفاظ عضو ارجاعی و غیر ارجاعی رامی توان به این صورت خلاصه کرد: درحالی که لفظ عضو ارجاعی، معنای ثابت و مختصات معنایی مشخص و تغییر ناپذیر دارد، معادل غیر ارجاعی آن لفظ، گستردگی معنایی بیشتری دارد و حوزه وسیعتری را با معانی متفاوت با درجات مختلف تیرگی و شفافیت به خود اختصاص می دهد.

تغییر معنایی در شماری از الفاظ عضو غیر ارجاعی رامی توان با استفاده از «مختصات معنایی»^۴ توضیح داد؛ به عنوان مثال، تغییر معنا در عبارات «سرشیر»، «سرباز کن» و «سرپر» از طریق جذب و بزرگنمایی مختصه (شبهات در) برای جایگاه (نسبت به کل بدن) صورت گرفته است؛ موارد مشابه عبارت است از:

– گوشه (اتاق) – لبه (دیوار)

– پایه (میز) – دسته (صندلی)

– ساقه (گیاه) – پاشنه (در)

– سینه (بیابان و کفش)

در مواردی نیز لفظ عضو با جذب و بزرگنمایی مختصه شبهات (در شکل) با گونه ارجاعی آن نسبت به یک واژه همنشین تغییر معنا می یابد؛ همچون این موارد:

– ریشه (قالی) – موی (برس)

– دندان (شانه) – زبانه (در)

– دماغه (کشتی) و نیز در واژه هایی چون «صورتک» و «گلوگاه».

مختصه «در تماس با» یا «مرتبط با» با لفظ عضو نیز می تواند از آن لفظی جدید هم در صورت و هم در معنا بسازد؛ همچون این موارد:

– گوشه – دستی (ترمز دستی)

– انگشتانه – دندانی (نوعی غذای بچه)

– زانویی – گوشواره و نیز در واژه های «کمری» و «انگشتر»

تغییر معنایی در لفظ عضو، گاه می تواند به دلیل اغراق یا مبالغه در مفهوم عمل یا حالت به کار رفته در آن ساخت باشد. در واقع در این ساختها، که به تعداد فراوان در زبان مشاهده می شود عمل / حالت به آن گونه که توسط عناصر زبانی به تصویر کشیده می شود، اتفاق

نمی افتد و یا کمتر مشاهده می شود. در اینجا عامل «اغراق» باعث تغییر یا تیرگی معنایی و تبدیل صورت ارجاعی به غیر ارجاعی است؛ همچون این موارد:

چهارچشمی - سر به فلک کشیده - کارد به استخوان رسیده - دلخون شدن - استخوان خرد کردن - ابرو برهم کشیدن - چشم چشم را ندیدن - چشم بر هم نزدن - شکم پرست و گوش خراش

در مواردی نیز اغراق در تقلید عمل / حالت عامل تغییر یا تیرگی معنا را به وجود می آورد. در این موارد نیز درک مفهوم کل عبارت از طریق اجزای آن قابل درک نیست؛ موارد زیر از آن جمله است:

انگشت به دهان - بازو شکن - پا به زمین زدن - چشم از جهان بستن - دست بالا کردن - به سرو کله هم زدن - دست رد بر سینه کسی - سر به هوا - دست روی دست گذاشتن .

جذب یا بزرگنمایی مختصه یا مفهوم عملی که توسط آن عضو انجام می گیرد و یا صفتی / حالتی که بدان نسبت داده می شود، نیز می تواند عامل تغییر یا تیرگی معنایی را در عنصر عضو به وجود آورد و از آن مفهومی غیر ارجاعی بسازد؛ همچون این موارد:

- نسبت مفاهیم « استواری»، « ایستادگی»، و « توانمندی» به عنصر عضو « پا» مانند

از پا افتادن _ پا برجا

از پا درآمدن _ پایدار

بر پا ایستادن _ پایا

_ پایمردی

نسبت مفاهیم « اقدام به کاری» و « فراهم بودن» به عنصر عضو « دست» مانند

دست بالا زدن / کردن - دست و پا نمودن

دست اندر کار بودن - از دست بر آمدن

- پیش دستی کردن

- نسبت مفاهیم « حوصله داشتن» به عضو عنصر « دماغ» مانند

دل و دماغ داشتن _ از دل و دماغ افتادن

دماغ باختن _ سردماغ بودن

_ دماغ چاق

نسبت مفاهیم « صحبت » و « گفتار » به عنصر عضو « زبان » مانند

سرزبانها افتادن _ زبان بریده

چرب زبان _ بلبل زبان

زبانزد

نسبت مفاهیم « پر خوری » و « خوردن » به عنصر عضو « شکم » مانند

شکم چرب _ شکم صابون زدن

شکمباره _ شکم از عزا دراوردن

شکم پرست _ شکم بر آب زدن

موارد دیگر مانند نسبت « جگر » به « شجاعت » ، « چانه » به « پر گوئی » و « مو » به « ریزبینی و دقت ».

خنثی شدگی^۵ در یک مختصه و یا مختصات معنایی نیز می تواند عامل تغییر معنا را در این الفاظ به وجود آورد. در این گونه موارد، لفظ عضو در مفهوم غیر ارجاعی تعلق خود را به گروه، طبقه یا جنس خاصی از دست داده واصطلاحاً در آن ویژگی بی نشان شده است؛ همچون عبارات « ریش گرو گذاشتن » و « زیر پر وبال کسی را گرفتن » که به ترتیب نسبت به ویژگی « جنس » و « حیوان » بی نشان شده یا این ویژگی در آنها خنثی شده است؛ موارد مشابه در زیر عنوان شده است :

پرکنده بال _ بال افکندن

دم دراورده _ زیر بال کسی را گرفتن

به ریش کسی بافتن _ پوز خند

ریشه قالی پوز مال

سبیل کسی را به هم بافتن

ریش و گیس به هم بافتن

شرایط دیگری که می تواند باعث تبدیل عنصر عضو به معادل غیر ارجاعی خود گردد، همنشینی آن با الفاظ عضو دیگر یا تکرار آن در یک عبارت واحد است؛ همچون موارد زیر :

دست و پا چلفتی

سراپا گوش بودن	_دست و پا نمودن
به دست و پای کسی افتادن	_دست و پا شکسته
چشم و هم چشمی	_سرچشم
کله پا	

۲-۲-۲- گسترش در ویژگیهای صرفی ساختاری

«اسم» در زبان فارسی به لحاظ ساختاری به انواع «ساده/بسیط»، «مشتق»، «مرکب» و «مشتق مرکب» قابل تقسیم است. اسمهای بسیط تنها از یک جز مستقل معنی دار یا تکواژ^۷ آزاد^۸ تشکیل شده است. در واقع این دسته از اسمها را نمی توان به اجزای کوچکتر تقسیم کرد. اسمهای غیر بسیط یا مشتق است یا مرکب و یا هر دو (مشتق مرکب). اسمهای مشتق از ترکیب یک تکواژ «قاموسی (واژگانی)»^۸ و یک یا چند «وند» (تکواژ وابسته)^۹ تشکیل، و اسمهای مرکب از ترکیب حداقل دو تکواژ قاموسی تشکیل شده است. در نامهای مشتق مرکب نیز هم بیش از یک تکواژ قاموسی و هم وند یافت می شود.

مقایسه ساختار الفاظ غیر عضو ارجاعی و غیر ارجاعی نشان می دهد که درحالی که نامهای عضو ارجاعی دارای ساختار غالب ساده/بسیط است و بدین لحاظ ساختاری بی نشان دارد، نامهای عضو غیر ارجاعی امکان حضور در انواع ساختهای بسیط و غیر بسیط را دارد؛ نمونه های زیر این تنوع را نشان می دهد:

الف) الفاظ عضو غیر ارجاعی بسیط

_او جگر جنگیدن ندارد (کنایه از شجاعت).

_دندان تیز کرده تا .. (کنایه از طمع).

_زبانش را نمی فهمیم (کنایه از گفتار).

ب) الفاظ عضو غیر ارجاعی مشتق

یکی از فرایندهای واژه سازی زایا در زبان (و از آن جمله زبان فارسی) اشتقاق واژه های جدید از واژه های موجود از طریق ترکیب با وندهای مختلف است. الفاظ عضو نیز از این قاعده مستثنی نیست. تقریباً تمامی الفاظ عضو، امکان ترکیب با انواع وندها و تبدیل به الفاظ جدید غیر ارجاعی را دارد. پرکاربردترین و ندها شامل ی- ک- ه- و- ان- انه است؛ همچون این موارد:

_زانویی، کمری، چشمی، دستی، گوشه

_صورتک، چشمک، دستک،

_دماغه، گوشه، چشمه، لبه، دسته، پایه

فرایند اشتقاق نه تنها در ظاهر لفظ عضو تغییر ایجاد می کند بلکه مفهوم آن را نیز تغییر می دهد و به تیرگی معنایی و لذا فاصله لفظ از مفهوم اولیه (نمونه اعلائی) آن منجر می شود.

پ) الفاظ عضو غیر ارجاعی مرکب

الفاظ عضو در ترکیب با تکواژه های قاموسی دیگر همچون ریشه های فعلی و نیز سایر کلمات کاربرد جدید می یابد. در واقع فرایندهای صرفی از جمله «اشتقاق»^{۱۱} و «ترکیب»^{۱۲} این امکان را به وجود می آورد تا از یک لفظ عضو واحد، کاربرد بسیار حاصل آید؛ به عنوان مثال از لفظ عضو «دست» در ترکیب با انواع تکواژها می توان تعداد فراوانی واژه جدید ساخت که بخشی از آنها عبارت است از:

_لفظ عضو +بن مضارع:

دستفروش، دستبند، دستگیر، دست آلود، دست نشان، دستباف، دست افکن، دستمال، دست آموز، دست نویس، دست افزار، دستپز، دست بوس، دست دوز، دستشویی، دست افشان، دست و دل باز، دست ساز، دستکش، دست آویز

_لفظ عضو +بن ماضی:

دستاورد، دست پخت، دستبرد، دستنوشته، دست بست

_لفظ عضو +صفت مفعولی:

دست نشانده، دست خورده، دستنوشته، دست بسته

_لفظ عضو +سایر تکواژه های قاموسی:

دست تنها، دستیار، دست پاک

افزودن براین، بسیاری از الفاظ عضو در ساختهای مشتق مرکب به کار رفته است؛ همچون ترکیب با صفت مفعولی و نیز واژه های دندانسازی، انگشت شماری و مچ گیری.

ت) الفاظ عضو غیر ارجاعی مکرر^{۱۲}

از فرایندهای دیگر، که از لفظ عضو صورت و مفهوم تازه ای می سازد تکرار عین لفظ در یک واحد صرفی جدا است. موارد زیر تغییر صورت ارجاعی به غیر ارجاعی را توسط ساختهای «مکرر یا دوگانه» نشان می دهد:

دست دستی	پای پای
گوشا گوش	لبالب
سرسی	سربه سر

صورت‌های مکرر گاه با عنصر افزوده (ا، تا، و...) و گاه بدون عنصر افزوده ساخته می شود (شقایق، ۱۳۷۹).

ث) اختصار، کوتاه شدگی ترکیب عضو غیر ارجاعی

در ساختار نهایی الفاظ غیر ارجاعی مرکب گاه فرایند کوتاه شدگی، حذف یا اختصار نیز اعمال شده است؛ همچون ترکیب «دست پخت» که در آن نشانه صفت مفعولی از صورت اصلی (با دست پخته شده) حذف شده و صورت مختصر واژه مورد استفاده قرار گرفته است و نیز در ترکیبهای دستبرد، دستنوشت، پانوست.

بدین ترتیب با مقایسه الفاظ عضو ارجاعی و غیر ارجاعی می توان دریافت که عناصر دسته دوم نه تنها در سطح معنا بلکه به لحاظ صوری و ساختاری نیز تنوع و گستردگی بیشتری نسبت به دسته دیگر دارند. این گستردگی، ساختار صوری و نیز فرایندهای واژه سازی را شامل می شود. به علاوه این مقایسه نوعی هماهنگی، توازن یا به اصطلاح «تصویر گونگی»^{۱۳} را در سطح ویژگیهای صوری و معنایی در الفاظ عضو نشان می دهد؛ همان گونه که تنوع و گستردگی در ساختار (نشانداری صوری) با فاصله لفظ از مفهوم اولیه و صریح است و لذا تبدیل به گونه غیر ارجاعی، ارتباطی مستقیم دارد (در این مورد در بخش ۴ بیشتر توضیح داده خواهد شد).

۱-۲-۳- گستردگی صرفی - نحوی

تا بدین جا ملاحظه شد که تفاوت الفاظ عضو در حالت ارجاعی و غیر ارجاعی در تنوع و گستردگی معنایی و ساختاری در عناصر گروه دوم است. حال، مقوله و نیز رفتارهای صرفی، نحوی در این دو گروه مقایسه می شود:

الفاظ عضو ارجاعی، نامهای بسیطی است که همچون اعضای مقوله خود دارای ویژگیهای صرفی و نحوی زیر است:

الف) شمارپذیر است (حضور با نشانه های جمع).

ب) به عنوان هسته گروه اصلی با وابسته های پیشرو و پسرو خاص اسم ظاهر می شود.

پ) نقشهای متعلق به اسم همچون فاعلی، مفعولی و متممی را می پذیرد.

این در حالی است که گونه غیرارجاعی این الفاظ نه تنها ثبات معنایی و ساختاری خود را از دست داده است بلکه در مقوله نیز تنوع و گستردگی بیشتری نسبت به معادل ارجاعی خود نشان می دهد. این عناصر نه تنها با مقوله اسم ظاهر می شود همچون موارد ذکر شده در بخش ۱-۲-۲-قسمت الف) بلکه امکان حضور بادیگر مقولات و یا بخشی از آنها را نیز دارد که موارد زیر از آن جمله است:

الف) الفاظ عضو می تواند بخشی از یک عبارت فعلی یا فعل مرکب را تشکیل دهد. کاربرد لفظ عضو در ساختهای فعلی که به تعداد فراوان در زبان وجود دارد، باعث تیرگی معنایی در لفظ می شود و آن را به گونه غیر ارجاعی تبدیل می کند. موارد زیر از آن جمله است: پا گرفتن - دست گرفتن - دست زدن - چشم زدن - چشم داشتن - پا دادن - دست دادن - چانه زدن سر زدن - زانو زدن - برپا ایستادن - به دست آمدن

ب) حضور لفظ عضو به عنوان بخشی از یک صفت نیز بیانگر تغییر لفظ به گونه غیر ارجاعی آن است؛ همچون موارد بد زبان - سرسخت - چیره دست - دندانگیر - زبان بریده - چشم شور - سرزنده - گوش نواز

ج) لفظ عضو همراه با حرف اضافه می تواند تشکیل قید مشترک بدهد: با چشم - در پایان - به دستی - در سرتا سر - از سرتاپا - چهار چشمی .

ویژگی دیگر الفاظ عضو غیر ارجاعی، تنوع یا گستردگی آنها در سطح مقولات دستوری است و می توان چنین نتیجه گرفت که تغییر مقوله در لفظ عضو و یا حضور آن در عبارات غیر اسمی به ایجاد فاصله لفظ از مفهوم اولیه و مستقیم آن و تبدیل آن به گونه غیر ارجاعی منجر خواهد شد. این مطلب حتی در ارتباط با حضور لفظ عضو به عنوان بخشی از یک عبارت اسمی یا ترکیب اسمی و یا حتی اسم مشتق (همان گونه که در بخش ۱-۲-۲ توضیح

داده شد) مصداق دارد. در کلمات زیر به رغم عدم تغییر مقوله مفهوم لفظ از حالت ارجاعی به غیر ارجاعی تغییر یافته است: گوشه - چشمک - زبانه - لبخند - دندانی - گردنه .
 به علاوه، لفظ عضو در درون عبارت دیگر در صورت تغییر مقوله و یا حتی حفظ آن نه تنها به لحاظ معنایی بلکه در رفتارهای صرفی و نحوی نیز از مقوله خود فاصله می‌گیرد؛ به عنوان مثال، این اسمها به دلیل از دست دادن استقلال صوری نشانه های اسم از جمله نشانه های جمع، نکره، معرفه و نشانه مفعول را نمی‌پذیرد و به علاوه با صفات پیشرو و پسروی خاص اسم ترکیب نمی‌شود. وحیدیان کامیار و عمرانی (۱۳۷۹: ۳۹) از این ویژگی با عنوان "گسترش ناپذیری" یاد می‌کنند؛ به عنوان مثال در عبارتهای زیر کاربرد نشانه های مختص مقوله اسم غیر معمول است و ساخت غیر دستوری می‌سازد.

دست دادن: دست را دادن _ دستی دادن _ دست ها دادن _ دست چپ دادن

به پا شدن: به پاها شدن _ به پای شدن _ به آن پا شدن

انگشت نما: انگشت راهنما _ انگشت ها نما _ انگشتی نما _ انگشت چپ نما

۲- گسترده‌گی غیر مختص در الفاظ عضو

در ابتدای این مطالعه به این مطلب اشاره شد که کاربرد الفاظ عضو در ساختهای مختلف، مجموعه وسیعی از انواع مفاهیم شفاف و تیره را در ارتباط با این الفاظ می‌سازد. این تنوع و گسترده‌گی را، که مختص‌گونه خاصی نیست و انواع الفاظ عضورا شامل می‌شود، می‌توان با توجه به ویژگیهای زبانی در تقسیمات ذیل مورد بررسی قرارداد:

۱-۲- ترکیبهای نحوی

از جمله ساختهایی که در آنها الفاظ عضو، پیوستاری از مفاهیم شفاف تا تیره را نمایش می‌دهد، ترکیبهای نحوی است. در این ساختها که عناصر موجود اجزای باقیمانده یک جمله زیربنایی است، لفظ عضو، نقش دستوری مشخصی دارد. انواع ترکیبها به لحاظ نقش دستوری عبارت است از:

الف) ترکیب نهادی: در این ترکیبها لفظ عضو در ارتباط با سایر اجزا نقش نهاد را دارد؛ مانند

دسترس - تهیدست - دست ساز - دستگیره - دست دوز - پابرجا .

ب) ترکیب مفعولی: در این ترکیب لفظ عضو در ارتباط با سایر اجزا نقش مفعولی دارد؛ مانند

کمرشکن ، شکم پرست ، بازوشکن ، ناخن گیر ، کف بین .
 پ) ترکیب متممی : در این ترکیبها لفظ عضو از حرف اضافه پنهان یا آشکار نقش می گیرد؛
 مانند بازوبند، گردن‌بند، دستکش، دستمال، دستپاب، ریشخند، دست پخت ، سینه زنی .
 ت) ترکیب اضافی: در این ترکیبها لفظ عضو همراه با جزء و یا اجزای دیگر یک ترکیب
 اضافی می سازد؛ مانند سرچشمه ، کمر کوه ، انگشت شمار، لبه دیوار، پابوس، سرشیر، دست
 بوس ، دردسر .

ث) ترکیب قیدی : در این ترکیبها لفظ عضو نسبت به اجزای دیگر (یا بالعکس) نقش قیدی
 دارد؛ مانند شیرین زبان ، گوشه نشین
 ج) ترکیب وصفی: در این ترکیبها لفظ عضو موصوفی برای یک صفت است و یک ترکیب
 وصفی می سازد؛ مانند شکم پر، پابرهنه، چرب زبان ، دست تنها ، تهیدست، دست پاک ،
 خرس چشم .
 در بسیاری از موارد این ترکیب می تواند خود در نقش صفت به کار رود که در این صورت
 "بهروویی" نامیده می شود .

چ) ترکیب عددی: این ترکیبها نتیجه همنشینی لفظ عضو یک عدد است؛ مانند
 هزار پا ، هشت پا ، یکسره ، چهار گوش ، چهارشانه ، چهارزانو، دوسره ، چهارچشمی
 ح) ترکیب عطفی : این گونه ترکیبها از همنشینی معمول لفظ عضو و یک لفظ دیگر که
 توسط یک حرف ربط پنهان یا آشکار به هم پیوسته باشد، شکل می گیرد؛ مانند چشم و
 گوش بسته ، ریش و قیچی ، سراپا، سراسر ، لبالب ، سروهمسر.
 در پاره ای از ترکیبهای عطفی پنهان یکی از اجزا با تبعیت از الگوی آوایی جزء دیگر
 (در اینجا لفظ عضو) ساخته می شود و اغلب لفظی بی معنی است. این ترکیبها «اتباع»
 نامیده می شود (گیوی وانوری ، ۱۳۷۰: ۱۰۱)؛ مانند چشم و چار ، پک و پوز ، کله مله ، لب
 ولوچ ، روده موده ، سینه مینه . در این ترکیبها صدای آغازین جزء بی معنی تابع اولین صدای
 لفظ عضو و در غیر این صورت صدای /m/ است .

۲-۲- گسترده‌گی کاربرد شناسی

عامل دیگری که در کاربرد الفاظ عضو بسیار تأثیرگذار است، نقش عوامل غیر زبانی
 همچون «بافت زبانی و غیر زبانی»، «سبک گفتار» و «میزان صمیمیت طرفین گفتگو» است.

در این گونه موارد، انتخاب از بین عناصر عضو هم مرجع و نیز تعبیر دقیق لفظ به این عوامل کاربرد شناسی بستگی دارد. موارد زیر این مطلب را توضیح می دهد:

الف) *الفاظ عضو هم معنا*: این الفاظ در عین داشتن مرجع یکسان در کاربرد متفاوتند؛ همچون: « بینی / دماغ / سر / کله ، پا / لنگ ». انتخاب یکی از صورتهای هم معنا به سبک گفتار (رسمی یا محاوره ای) و میزان صمیمیت طرفین گفتگو بستگی دارد. در مثلها و ضرب المثلها که عموماً در سبک عامیانه مورد استفاده قرار می گیرد، کاربرد صورتهای غیر رسمی فراوان مشاهده می شود. در این موارد جایگزینی صورت رسمی به جای غیر رسمی رایج نیست و نامعمول است؛ همچون موارد زیر:

_ دماغ سوخته (بینی سوخته) _ از دماغ فیل افتادن

_ لنگ دراز _ کله خراب

_ کله پا شدن

در مواردی نیز یکی از صورتهای لفظ هم معنا / هم مرجع منحصرأ در یک سبک خاص مثلاً ادبی کاربرد دارد؛ همچون واژه های « چشم / دیده » ، « رخ / صورت » ، « زلف / مو » و نیز کاربرد لفظ عضو در بیت « دست صبا به زلف سمن شانه می زند ».

ب) *کاربرد لفظ عضو حیوان*: مواردی نیز مشاهده می شود که لفظ عضو حیوان برای اشاره به عضو مشابه در انسان به کار می رود. دلایل محکم بر کاربرد الفاظ حیوانات را می توان به صورت زیر بیان کرد:

در پاره ای موارد کاربرد لفظ عضو حیوان در سبک بسیار عامیانه و یا برای توهین یا شوخی کاربرد می یابد. در چنین ساختهایی (همان گونه که در بخش ۱-۲-۱۱ اشاره شد) به دلیل حذف مختصه انسان، نوعی « خنثی شدگی » اتفاق می افتد؛ همچون واژه های زیر:

- پاچه / سم به جای پا

- پوزه به جای دهان

- خرطوم به جای بینی

- کاکل به جای موی سر

در مواردی نیز کاربرد لفظ عضو به دلیل شباهت در شکل در مفهوم استعاری در مثلها کاربرد می یابد؛ همچون:

پاچه کسی را گرفتن

پاچه ورمالیده

پوزمال

پوزخند

تاج

۳- الفاظ عضو و خلاقیت^{۱۴}

خلاقیت از مهمترین ویژگی‌هایی است که زبان بشر را از سایر نظام‌های ارتباطی همچون زبان حیوانات مستثنی می‌سازد. این ویژگی انسان را قادر می‌سازد تا با استفاده از تعداد محدود عناصر زبان (اقلام واژگانی) استفاده نامحدود به عمل آورد. اگر خلاقیت را امکان استفاده نامحدود از عناصر محدود زبان فرض کنیم، الفاظ عضو نمونه واضح خلاقیت در زبان به شمار می‌رود؛ زیرا اهل زبان با داشتن تعداد محدود لفظ عضو امکان استفاده فراوان و گوناگون را در اختیار دارد. این امکان با تغییر مفهوم لفظ عضو از ارجاعی به غیر ارجاعی و یا تغییر در یکی از مختصات معنایی لفظ و همزمان با تغییر در صورت ساختاری، صرفی، نحوی و یا کاربردی ایجاد می‌شود؛ چنانکه با استفاده از لفظ عضو واحد مثلاً «چشم» امکان ارتباط و نیز انتقال معنا از طریق تعداد بیش از تعداد لفظ و عبارت وجود دارد که در آن از این لفظ استفاده شده باشد (دهخدا: ۱۳۷۷-۸۱۵۲-۸۱۳۵).

بدین ترتیب با توجه به آنچه گذشت، مجموعه الفاظ عضو را می‌توان به عنوان ابزاری خلاق و در عین حال نظام مند به حساب آورد. این مجموعه امکان ارائه و انتقال رشته ای زنجیره ای از مفاهیم متفاوت و گوناگون را دارا است.

۴- تصویر گونگی در الفاظ عضو

نشانه های زبان را می‌توان به دو دسته کلی تقسیم کرد: نشانه های «تصویری» و نشانه های «وضعی یا قراردادی»^{۱۵}. تفاوت این نشانه ها در رابطه صورت و معناست. در نشانه های گروه اول، صورت و معنا دارای رابطه ای از نوع شباهت، انگیزختگی و گاه تقلید است؛ همچون، «الفاظ نام آوا»^{۱۶} که صورت لفظ تقلیدی است از صورت طبیعی آن. الفاظی چون شرشر (آب) - تیک تیک (ساعت) و خش خش (برگ) از این دست است. در نشانه های گروه دوم این رابطه طبیعی ذاتی نیست بلکه اختیاری و حاصل نوعی قرار داد میان گوینده و شنونده است. بسیاری از کلمات بسیط زبان در این دسته جای دارد.

ارتباط تصویر گونه میان دو سطح صورت و معنا - مصداق در نشانه های ساده همچون الفاظ نام آوا ، از نوع « انگاره ای»^{۱۷} و در نشانه های غیر بسیط / مرکب ، تصویر گونه «نموداری»^{۱۸} نام دارد. نمونه ای از تصویر گونه نموداری در زبان این است که موقایع را به همان ترتیبی که در جهان واقعیت اتفاق می افتد، بازگو می کنیم؛ به عبارت دیگر ترتیب افعال در متن، نموداری تصویر گونه از ترتیب وقایع و حوادثی است که در جهان واقعیت اتفاق افتاده است (هایمن، ۱۹۹۴).

تصویر گونه‌گی نه تنها می تواند زبان را با دنیای تجربی ارتباط دهد؛ همچون نمونه بالا ، بلکه می تواند نمایانگر همخوانی و ارتباط میان سطوح زبان (ویژگیهای دو سطح صورت و معنا) نیز باشد؛ به عنوان مثال در اسمهای با قاعده به لحاظ شماره پیچیدگی صوری و ساختاری ارتباطی هماهنگ یا تصویر گونه با پیچیدگی معنایی دارد. لذا در این دسته از اسمها هرچه صورت پیچیده تر شود، مفهوم نیز پیچیده تر می شود. تصویر گونه‌گی با توجه به جهت ارتباط دو سطح نشانه (صورت و مفهوم و مصداق) به گونه ای که مطرح شد به ترتیب «تصویر گونه‌گی برون (برون زبانی)»^{۱۹} و «تصویر گونه‌گی درونی (درون زبانی)»^{۲۰} نامیده می شود (گرینبرگ، ۱۹۹۵).

ویژگی مهم تصویر گونه‌گی «نسبی / غیر مطلق بودن»^{۲۱} آن در نشانه های زبان است؛ به عنوان مثال واژه شرشر طبیعی تر، تقلیدی تر تا تصویر گونه تر از واژه آبشار است (پرس ۱۸۳۹-۱۹۱۴) نشانه شناس مشهور امریکایی با استناد به این ویژگی، نشانه های زبان را بر روی پیوستاری فرضی از نهایت تصویر گونه‌گی تا نهایت نمادینگی قرار می دهد (نقل از هایمن، ۱۹۸۵).

حال با توجه به اینکه تصویر گونه‌گی بر نوعی ارتباط همخوانی یا هماهنگی دو سطح یک نشانه و ویژگیهای آن یعنی ویژگیهای صوری و معنایی دلالت دارد، چنین به نظر می رسد که در فرایند تغییر الفاظ ارجاعی به غیر ارجاعی نوعی هماهنگی یا همخوانی میان ویژگیهای زبانی این دو دسته از عناصر هست که در حوزه تصویر گونه‌گی جای می گیرد. بدین صورت که تغییر در یک سطح مثلا ویژگیهای «ساختاری» نموداری تصویر گونه از تغییر در سطح دیگر همچون «معنا» را به همراه دارد. توضیح این مطلب را با توجه به تقسیم بندی الفاظ عضو به انواع ارجاعی و غیر ارجاعی ارائه خواهیم کرد:

دیدیم که عناصر عضو ارجاعی، نامها هستند که در مفهوم اولیه و مستقیم خود به کار می روند و بدین لحاظ نزدیکترین فاصله را با ویژگیهای معنایی مقوله خود دارند. به علاوه، این کلمات ساختار بسیط دارد و به لحاظ ساختاری بی نشان است و به لحاظ صوری نیز نمونه ای کامل از نمونه اعلائی مقوله خود را نشان می دهد. آنچه در اینجا مد نظر است، ثبات نسبی در ویژگیهای الفاظ عضو ارجاعی است.

مقایسه الفاظ عضو ارجاعی و غیر ارجاعی نشان می دهد که ثبات در تمام ویژگیهای صوری و معنایی در گروه دوم کاهش می یابد. در حالی که مقوله غالب در الفاظ عضو ارجاعی اسم است، حضور الفاظ عضو غیر ارجاعی به عنوان بخشی عبارات فعلی، وصفی و قیدی کاملا معمول و رایج است. به علاوه این الفاظ برخلاف گونه ارجاعی که دارای ساختار بسیط است در انواع ساختهای بسیط، مشتق مرکب و نیز مکرر حضور می یابد؛ لذا گستردگی ساختاری و صرفی نحوی احتمال حضور مفهوم غیر ارجاعی را تقویت می کند؛ به عبارت دیگر گستردگی بیشتر در ویژگیهای صوری و ساختاری در لفظ عضو، نموداری تصویرگونه از گستردگی معنایی، که همان مفهوم غیر ارجاعی لفظ است در اختیار می گذارد.

از سوی دیگر، الفاظ عضو غیر ارجاعی در رفتارهای صرفی و نحوی نیز متفاوت از گونه ارجاعی خود عمل می کنند. این الفاظ نه تنها به لحاظ معنایی از صورت اولیه و مستقیم خود فاصله می گیرند، بلکه حتی در صورت حفظ مقوله (اسم) و رفتارهایی متفاوت از مقوله خود نشان می دهند. بدین ترتیب فاصله لفظ عضو در سطح معنا می تواند با فاصله آن به لحاظ رفتارهای صوری در ارتباطی تصویرگونه و هماهنگ باشد.

تصویرگونگی در الفاظ عضو، همان گونه که پیش از این اشاره شد، یک ویژگی نسبی به شمار می رود؛ زیرا تنوع و گستردگی ویژگی صرفی و مطلق گونه غیر ارجاعی نیست، بلکه در الفاظ غیر ارجاعی در تمام سطوح و سطح در تمام ویژگیهای صوری و معنایی به طرز قابل ملاحظه ای بیشتر مشاهده می شود.

نتیجه

در این مطالعه، که با هدف کلی بررسی گسترده کاربرد الفاظ عضو در زبان فارسی انجام گرفت، پس از تقسیم بندی این الفاظ به دو گونه ارجاعی و غیر ارجاعی به مقایسه ویژگیهای این دو گروه پرداخته شد. نتایج این مقایسه را می توان به شرح زیر خلاصه کرد:

۱-۵- الفاظ عضو ارجاعی، عناصر زبانی است که با داشتن مفهوم و مرجعی ثابت به عضو مشخصی از بدن اشاره دارد. این عناصر نامهایی با ساختاری ساده و بسیط و ثبات در رفتارهای صرفی و نحوی است.

۲-۵- الفاظ عضو غیر ارجاعی، عناصری است که در تمام ویژگیهای زبانی از جمله معنا و ساختار و رفتارهای صرفی نحوی دارای ثبات و گسترده‌گی بیشتر در مقایسه با گونه ارجاعی است.

۳-۵- الفاظ عضو غیر ارجاعی حتی در صورت حفظ مقوله (اسم) رفتارهای صرفی و نحوی متفاوت از مقوله خود را نشان می دهد.

۴-۵- در کاربرد الفاظ عضو عوامل کاربرد شناسی همچون طرفین گفتگو، بافت زبانی و موقعیتی و نیز سبک گفتار، نقش تعیین کننده ای در انتخاب عناصر هم مرجع و نیز تعبیر دقیق آنها دارد.

۵-۵- حوزه الفاظ عضو با داشتن تعداد عناصر محدود و امکان استفاده نامحدود از عناصر موجود نموداری از خلاقیت در زبان است که امکان ارائه و انتقال زنجیره ای از مفاهیم متفاوت و گوناگون را در اختیار اهل زبان قرار می دهد.

۶-۵- در فرایند تبدیل الفاظ عضو ارجاعی به گونه غیر ارجاعی نوعی ارتباط هماهنگ یا تصویرگونه میان تغییرات صوری و معنایی مشاهده می شود. مقایسه ویژگیهای زبانی این دو گروه الفاظ نشان می دهد که میزان تنوع و گسترده‌گی و هم چنین فاصله لفظ از ویژگیهای مقوله خود در دو سطح صورت و معنا ارتباطی تصویرگونه بایکدیگر دارد بدین صورت که ویژگیهای یک سطح (همچون ساختار) نموداری تصویرگونه از همان ویژگی در سطح دیگر (مثلا معنا) را در اختیار می گذارد.

یادداشت ها

۱ - opaque

۲- در گردآوری داده ها از انواع فرهنگهای لغت و کتابهای دستور زبان استفاده شده است.

۳- transparent

۴- Semantic features

۵- منظور از خنثی شدگی حذف یک مختصه معنایی از کلمه است؛ به عبارت دیگر مفهوم آن کلمه در این ویژگی، تمایز معنایی ایجاد نمی کند؛ به عنوان مثال در حالی که تمایز دو کلمه مرغ و خروس صرفاً به مختصه جنس مربوط می شود این مختصه در عبارت مرغ پر تمایز گونگی خود را از دست داده است.

۶- Unmarked

۷- Free

۸- Lexical

۹- bound

۱۰- derivation

۱۱- compounding

۱۲- reduplication

۱۳- iconicity

۱۴- creativity

۱۵- arbitrary

۱۶- onomatopoeia

۱۷- imagic

۱۸- diagrammatic

۱۹- external

۲۰- internal

۲۱- relativity

فهرست منابع

منابع فارسی

- ۱- انوری، حسن و حسن گیوی. (۱۳۷۹). **دستور زبان فارسی ۲**. تهران: انتشارات فاطمی.
- ۲- دهخدا، علی اکبر. (۱۳۷۷). **لغت نامه**. تهران: انتشارات روزنه.
- ۳- شقاقی، ویدا. (۱۳۷۹). **فرایند تکرار در زبان فارسی**: مجموعه مقالات چهارمین کنفرانس زبان شناسی نظری و کاربردی. تهران: دانشگاه علامه طباطبائی.
- ۴- صادقی، علی اشرف و غلامرضا ارژنگ. (۱۳۵۶). **دستور** (آموزش متوسط عمومی: فرهنگ و ادب) ۳ جلد. چ دوم. تهران: آموزش و پرورش.
- ۵- معین، محمد. (۱۳۷۱). **فرهنگ فارسی**. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ۶- مقربی، مصطفی. (۱۳۷۲). **ترکیب در زبان فارسی**. تهران: انتشارات توس.
- ۷- وحیدیان کامیار، تقی و غلامرضا عمرانی. (۱۳۷۹). **دستور زبان فارسی (۱)**. تهران: سمت
- ۸- همایون، همادخت. (۱۳۷۹). **واژه نامه زبانشناسی و علوم وابسته**. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

منابع انگلیسی

- Green berg, j.H. 1995 .on language internal iconicity in lands
berge , M.E ed) pp .57 -73
- Haiman , j . (1994) .Icoicity in Asher R.E.& j.m.y.sampson
(eds).vol .30pp. 1629 -19637
- (ed).1985.Iconicity in syntax . Amsterdam : John
Benjamins Company